قاف کاف

میرباقری، خالق شخصیت‌های یگانه

رضا کیانیان

داوود میرباقری یک نویسنده و کارگردان تمام‌عیار است. نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های همه دلیل تمام‌عیاری اوست. از قصه‌های عامیانه و روزمره تا داستان‌های بلند و پیچیده و برمبارزه از داستان‌های مذورانه، با لحن عمیق و فاخر تاطنزهای ریز را به غایت حرفه‌ای، نوشته و کارگردانی کرده و همیشه با استقبال بی‌نظیر تماشاگران روبه‌رو بوده است.

وجه بی‌مثال کار او برای من بازیگر، ساختن شخصیت‌های یگانه است؛ شخصیت‌هایی که با رتبزینی و وسواس ساخته و پرداخته شده‌اند. آنچنان که حتی اکثر بازیگران اوبسته به متن نیز، یعنی آنان که فقط در محدوده متن بازی می‌کنند هم کارشان درخشان جلوه می‌کند چه رسد به بازیگران خالق. که با متن‌های او به وجد می‌آیند و خلاقیتشان گل می‌کند. همین خصلت را سر صحنه و به هنگام کارگردانی هم دارد. بازیگر را به‌خوبی راهنمایی می‌کند و همان را که می‌خواهد از هر بازیگر و حتی بازیگر می‌گیرد. اما در مورد بازیگران خالق داستان دیگری است. داوود میرباقری با خلاقیت بازیگرش، بهشدت به وجد می‌آید. با اینکه او بخاطر مشخص می‌شد از هر صحنه چه می‌خواهد می‌تواند آن را به صحنه برساند. اما آن‌گاه‌ازبی نهفته در آن ما را به پیشنهاد اصولی و بزنگاه بازیگرش، بی‌هیچ غرور و خودشیفتگی، در کمال متانت و دفوذ،ذکی کودکانه، چیزی به آن پیشنهاد می‌افزاید و گشایشی چنداپهلو و نمادین است. حول محور محسنمان به بررسی لایه‌های پنهان این مجموعه گذشت. کاری که موافقان و مخالفان زیادی دارد. اما بدون شک نشان‌دهنده بخشی از واقعیت فرهنگی و زیستی ماست.

■ از ایده شروع کنیم و بعد به فرم و پرداخت شاهگوش بپردازیم. کلانتری در شاهگوش شما نماد چیست؟ جامعه، سیستم یا همان ملت؟

در طراحی اولین، فکر کردم لوکیشن‌ها می‌توانند نمادین و چند بعدی باشند تا بتوانم مفاهیم مورد علاقه‌ام را در آن بگنجانم. این کلانتری بخشی از شرایط کنونی است که در آن زندگی می‌کنیم. بخشی که نماینده سیستمی است که جامعه را اداره می‌کند سلسله مراتب و تعریف مشخصی دارد. اما یک بخش هم مردمی هستند که از قشرهای مختلف به این کلانتری مراجعه می‌کنند. به اضافه اینکه پرسنل کلانتری هم از بین مردم انتخاب شده‌اند و بنابراین کلانتری ملت نماد شرایطی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی جامعه و سیستم اداره‌کننده آن.

■ چرا یک نهاد نمادین را به عنوان نماد در نظر گرفتید؟

به‌هرحال باید مکانی می‌شد که قدرت داشت. ما به فضایی نیاز داشتیم که قادر است جامعه را اداره کند و به مردم هم متصل باشد و فرهنگ اجتماعی را بسوند در آن دید به مفاهیم کلانتری سرای این منظور بهترین گزینه بود. مراجعان و پرسنل کلانتری را از گویش‌های مختلف انتخاب کردیم تا شامل همه مردم کشور باشد.

■ قتل کلاه‌بردار در اوایل سریال، در یک محله قدیمی اتفاق می‌افتد که کمی از بافت شهری امروز دور است. چرا این سطح اجتماعی و چرا کلاه‌بردار انتخاب کردید؟

اگر یک مقدار وسیع‌تر نگاه کنیم، در اغلب شهرهای کشورمان این بافت به قول شما قدیمی هنوز وجود دارد. این کار هم برای کل ایران طراحی شده. فکر می‌کنم بافت شهری هنوز نظر شما مثل برج‌ها و آپارتمان‌ها و اتوبان‌ها هنوز اگر فرنشده و پیشرفته نیست. اما بخش‌هایی را شامل می‌شود. در مورد کلانتری هم به شخصیتی نیاز داشتیم که صبح زود از خانه خارج می‌شود و کسبوکارش را زودتر از بقیه مردم شروع می‌کند. چون تصادف در زمان خالق اتفاق می‌افتد و قتال مجال فرار کردن پیدا می‌کند. کلانتری یکی از مشاغلی بود که این ویژگی‌ها را داشت؛ همان‌طور که فرنگی‌ها بازیگران هم همین کاربرد را داشتند. اما بنظرم کمی تکراری بود. از طرفی کلاه‌برودن و کلاه‌پته بازگذاشتن هم نمای جالبی داشت. آن هم در روزگار ما که این اصطلاح خیلی شایع است. در لحظه تصویری هم می‌توانستم تصاویر نازداری را ببینم. نمی‌خواستم بگویم که موتور رحمان تحلیت کلاه‌بز!

■ سنتی بودن این شعار هم مدنظرتان بود؟

هر شخصی که انتخاب می‌شد باید امکانی را که عرض کرده به ما می‌داد. مثلا اگر رفنگر هم بازی می‌کند نباید بتواند با بقیه مسائل ما درگیر در محدوده متن بازی می‌کند هم کارشان درخشان جلوه می‌کند چه رسد به بازیگران خالق. که با متن‌های او به وجد می‌آیند و خلاقیتشان گل می‌کند. همین خصلت را سر صحنه و به هنگام کارگردانی هم دارد. بازیگر را به‌خوبی راهنمایی می‌کند و همان را که می‌خواهد از هر بازیگر و حتی بازیگر می‌گیرد. اما در مورد بازیگران خالق داستان دیگری است. داوود میرباقری با خلاقیت بازیگرش، بهشدت به وجد می‌آید. با اینکه او بخاطر مشخص می‌شد از هر صحنه چه می‌خواهد می‌تواند آن را به صحنه برساند. اما تنها از عهده کارگردانی برمی‌آید که با مدیریت سنگین‌ترین پروژه‌های تلویزیون را متقبل شد تا نسلی را با مفاهیم و ارزش‌هایی که در کلیشه رنگ باخته بودند، آشتی دهد. در سریال شاهگوش «کلانتری ملت» با شخصیت‌هایی باورپذیر، می‌تواند نمادی از شرایط فعلی ما باشد. با آنکه روایت‌پردازی میرباقری از دل واقعیت در قالب فانتزی و گاه یادآورکسیکال به نمایش درآمده، اما آرماگرایی نهفته در آن ما را به جایی می‌برد که دوست داریم وقتی از خواب شاهگوش بلند می‌شویم در بیداری همان باشد که دیدیم. در این گفت‌وگو هرچند به پرسش‌های متداول هم پرداختیم، اما از آنجایی که این سریال کاری چندپهلو و نمادین است، حول محور محسنمان به بررسی لایه‌های پنهان این مجموعه گذشت. کاری که موافقان و مخالفان زیادی دارد. اما بدون شک نشان‌دهنده بخشی از واقعیت فرهنگی و زیستی ماست.

■ از ایده شروع کنیم و بعد به فرم و پرداخت شاهگوش بپردازیم. کلانتری در شاهگوش شما نماد چیست؟ جامعه، سیستم یا همان ملت؟

در طراحی اولین، فکر کردم لوکیشن‌ها می‌توانند نمادین و چند بعدی باشند تا بتوانم مفاهیم مورد علاقه‌ام را در آن بگنجانم. این کلانتری بخشی از شرایط کنونی است که در آن زندگی می‌کنیم. بخشی که نماینده سیستمی است که جامعه را اداره می‌کند سلسله مراتب و تعریف مشخصی دارد. اما یک بخش هم مردمی هستند که از قشرهای مختلف به این کلانتری مراجعه می‌کنند. به اضافه اینکه پرسنل کلانتری هم از بین مردم انتخاب شده‌اند و بنابراین کلانتری ملت نماد شرایطی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی جامعه و سیستم اداره‌کننده آن.

■ چرا یک نهاد نمادین را به عنوان نماد در نظر گرفتید؟

به‌هرحال باید مکانی می‌شد که قدرت داشت. ما به فضایی نیاز داشتیم که قادر است جامعه را اداره کند و به مردم هم متصل باشد و فرهنگ اجتماعی را بسوند در آن دید به مفاهیم کلانتری سرای این منظور بهترین گزینه بود. مراجعان و پرسنل کلانتری را از گویش‌های مختلف انتخاب کردیم تا شامل همه مردم کشور باشد.

■ قتل کلاه‌بردار در اوایل سریال، در یک محله قدیمی اتفاق می‌افتد که کمی از بافت شهری امروز دور است. چرا این سطح اجتماعی و چرا کلاه‌بز را انتخاب کردید؟

اگر یک مقدار وسیع‌تر نگاه کنیم، در اغلب شهرهای کشورمان این بافت به قول شما قدیمی هنوز وجود دارد. این کار هم برای کل ایران طراحی شده. فکر می‌کنم بافت شهری هنوز نظر شما مثل برج‌ها و آپارتمان‌ها و اتوبان‌ها هنوز اگر فرنشده و پیشرفته نیست. اما بخش‌هایی را شامل می‌شود. در مورد کلانتری هم به شخصیتی نیاز داشتیم که صبح زود از خانه خارج می‌شود و کسبوکارش را زودتر از بقیه مردم شروع می‌کند. چون تصادف در زمان خالق اتفاق می‌افتد و قتال مجال فرار کردن پیدا می‌کند. کلانتری یکی از مشاغلی بود که این ویژگی‌ها را داشت؛ همان‌طور که فرنگی‌ها بازیگران هم همین کاربرد را داشتند. اما بنظرم کمی تکراری بود. از طرفی کلاه‌برودن و کلاه‌پته بازگذاشتن هم نمای جالبی داشت. آن هم در روزگار ما که این اصطلاح خیلی شایع است. در لحظه تصویری هم می‌توانستم تصاویر نازداری را ببینم. نمی‌خواستم بگویم که موتور رحمان تحلیت کلاه‌بز!

■ سنتی بودن این شعار هم مدنظرتان بود؟

هر شخصی که انتخاب می‌شد باید امکانی را که عرض کرده به ما می‌داد. مثلا اگر رفنگر هم بازی می‌کند نباید با بقیه مسائل ما درگیر در محدوده متن بازی می‌کند هم کارشان درخشان جلوه می‌کند چه رسد به بازیگران خالق. که با متن‌های او به وجد می‌آیند و خلاقیتشان گل می‌کند. همین خصلت را سر صحنه و به هنگام کارگردانی هم دارد. بازیگر را به‌خوبی راهنمایی می‌کند و همان را که می‌خواهد از هر بازیگر و حتی بازیگر می‌گیرد. اما در مورد بازیگران خالق داستان دیگری است. داوود میرباقری با خلاقیت بازیگرش، بهشدت به وجد می‌آید. با اینکه او بخاطر مشخص می‌شد از هر صحنه چه می‌خواهد می‌تواند آن را به صحنه برساند. اما تنها از عهده کارگردانی برمی‌آید که با مدیریت سنگین‌ترین پروژه‌های تلویزیون را متقبل شد تا نسلی را با مفاهیم و ارزش‌هایی که در کلیشه رنگ باخته بودند، آشتی دهد. در سریال شاهگوش «کلانتری ملت» با شخصیت‌هایی باورپذیر، می‌تواند نمادی از شرایط فعلی ما باشد. با آنکه روایت‌پردازی میرباقری از دل واقعیت در قالب فانتزی و گاه یادآورکسیکال به نمایش درآمده، اما آرماگرایی نهفته در آن ما را به جایی می‌برد که دوست داریم وقتی از خواب شاهگوش بلند می‌شویم در بیداری همان باشد که دیدیم. در این گفت‌وگو هرچند به پرسش‌های متداول هم پرداختیم، اما از آنجایی که این سریال کاری چندپهلو و نمادین است، حول محور محسنمان به بررسی لایه‌های پنهان این مجموعه گذشت. کاری که موافقان و مخالفان زیادی دارد. اما بدون شک نشان‌دهنده بخشی از واقعیت فرهنگی و زیستی ماست.

■ از ایده شروع کنیم و بعد به فرم و پرداخت شاهگوش بپردازیم. کلانتری در شاهگوش شما نماد چیست؟ جامعه، سیستم یا همان ملت؟

در طراحی اولین، فکر کردم لوکیشن‌ها می‌توانند نمادین و چند بعدی باشند تا بتوانم مفاهیم مورد علاقه‌ام را در آن بگنجانم. این کلانتری بخشی از شرایط کنونی است که در آن زندگی می‌کنیم. بخشی که نماینده سیستمی است که جامعه را اداره می‌کند سلسله مراتب و تعریف مشخصی دارد. اما یک بخش هم مردمی هستند که از قشرهای مختلف به این کلانتری مراجعه می‌کنند. به اضافه اینکه پرسنل کلانتری هم از بین مردم انتخاب شده‌اند و بنابراین کلانتری ملت نماد شرایطی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی جامعه و سیستم اداره‌کننده آن.

■ چرا یک نهاد نمادین را به عنوان نماد در نظر گرفتید؟

به‌هرحال باید مکانی می‌شد که قدرت داشت. ما به فضایی نیاز داشتیم که قادر است جامعه را اداره کند و به مردم هم متصل باشد و فرهنگ اجتماعی را بسوند در آن دید به مفاهیم کلانتری سرای این منظور بهترین گزینه بود. مراجعان و پرسنل کلانتری را از گویش‌های مختلف انتخاب کردیم تا شامل همه مردم کشور باشد.

■ قتل کلاه‌بز در اوایل سریال، در یک محله قدیمی اتفاق می‌افتد که کمی از بافت شهری امروز دور است. چرا این سطح اجتماعی و چرا کلاه‌بز را انتخاب کردید؟

اگر یک مقدار وسیع‌تر نگاه کنیم، در اغلب شهرهای کشورمان این بافت به قول شما قدیمی هنوز وجود دارد. این کار هم برای کل ایران طراحی شده. فکر می‌کنم بافت شهری هنوز نظر شما مثل برج‌ها و آپارتمان‌ها و اتوبان‌ها هنوز اگر فرنشده و پیشرفته نیست. اما بخش‌هایی را شامل می‌شود. در مورد کلانتری هم به شخصیتی نیاز داشتیم که صبح زود از خانه خارج می‌شود و کسبوکارش را زودتر از بقیه مردم شروع می‌کند. چون تصادف در زمان خالق اتفاق می‌افتد و قتال مجال فرار کردن پیدا می‌کند. کلانتری یکی از مشاغلی بود که این ویژگی‌ها را داشت؛ همان‌طور که فرنگی‌ها بازیگران هم همین کاربرد را داشتند. اما بنظرم کمی تکراری بود. از طرفی کلاه‌برودن و کلاه‌پته بازگذاشتن هم نمای جالبی داشت. آن هم در روزگار ما که این اصطلاح خیلی شایع است. در لحظه تصویری هم می‌توانستم تصاویر نازداری را ببینم. نمی‌خواستم بگویم که موتور رحمان تحلیت کلاه‌بز!

■ سنتی بودن این شعار هم مدنظرتان بود؟

هر شخصی که انتخاب می‌شد باید امکانی را که عرض کرده به ما می‌داد. مثلا اگر رفنگر هم بازی می‌کند نباید با بقیه مسائل ما درگیر در محدوده متن بازی می‌کند هم کارشان درخشان جلوه می‌کند چه رسد به بازیگران خالق. که با متن‌های او به وجد می‌آیند و خلاقیتشان گل می‌کند. همین خصلت را سر صحنه و به هنگام کارگردانی هم دارد. بازیگر را به‌خوبی راهنمایی می‌کند و همان را که می‌خواهد از هر بازیگر و حتی بازیگر می‌گیرد. اما در مورد بازیگران خالق داستان دیگری است. داوود میرباقری با خلاقیت بازیگرش، بهشدت به وجد می‌آید. با اینکه او بخاطر مشخص می‌شد از هر صحنه چه می‌خواهد می‌تواند آن را به صحنه برساند. اما تنها از عهده کارگردانی برمی‌آید که با مدیریت سنگین‌ترین پروژه‌های تلویزیون را متقبل شد تا نسلی را با مفاهیم و ارزش‌هایی که در کلیشه رنگ باخته بودند، آشتی دهد. در سریال شاهگوش «کلانتری ملت» با شخصیت‌هایی باورپذیر، می‌تواند نمادی از شرایط فعلی ما باشد. با آنکه روایت‌پردازی میرباقری از دل واقعیت در قالب فانتزی و گاه یادآورکسیکال به نمایش درآمده، اما آرماگرایی نهفته در آن ما را به جایی می‌برد که دوست داریم وقتی از خواب شاهگوش بلند می‌شویم در بیداری همان باشد که دیدیم. در این گفت‌وگو هرچند به پرسش‌های متداول هم پرداختیم، اما از آنجایی که این سریال کاری چندپهلو و نمادین است، حول محور محسنمان به بررسی لایه‌های پنهان این مجموعه گذشت. کاری که موافقان و مخالفان زیادی دارد. اما بدون شک نشان‌دهنده بخشی از واقعیت فرهنگی و زیستی ماست.

از نگاه بازیگر

روایت الهام پاوه‌نژاد از بازی در شاهگوش

«تکرر زبن زوزنی شخصیت پیچیده‌ولی بسیار آشنایی است. زنانی که با سیالی روی خود را سرچ نگاه می‌دارند تا از گزند حرف عسواه و دغدغه‌های رایج در جامعه در امان بمانند. حتی زنی که در عین حال که تحمیلکرد و متجدد و موفق و اموزی است باز از نگاه عوام هراس دارد؛ این توصیف الهام پاوه‌نژاد از کاراکتری است که در شاهگوش به نمایش گذاشته. با او زمانی که تیمارداز پدرش در بیمارستان بود درباره بازی‌اش در سریال شاهگوش گپ گوتاهی زدیم.

■ چه‌چیزی باعث شد با پروژه شاهگوش همکاری کنید. متن یا نام آقای میرباقری؟

بنظرم کارگردانی که آگاهی و اشراف کامل به کارشان داشته باشد و ارتباط با بازیگر را بشناسد بسیار محدودند و هر بازیگری که همکاری با آقای میرباقری را تجربه کرده باشد، مرتبه و مشتاق همکاری مجدد با ایشان است. سلیقه همکارانم در پروژه ابتدا، مسیب آشنایم را به ایشان بود و خوشحالم که کارگردان سختگیری مثل آقای میرباقری به میزانی از این همکاری رضایت داشتند که مرا برای کار بعدی دعوت کنند. زمانی که مرا برای این پروژه خواستند هنوز متن کامل حاضر نبود ولی تجربه خوب کار قبلی و اعتمادی که به ایشان داشتم و با توضیحات کوتاهی مثل فضای نقش را بدرنظم.

■ خودتان فرق می‌کنید نداه‌یه قشری از جامعه در شاهگوش هستید؟

دکتر زوین زوزنی شخصیت پیچیده‌ولی بسیار آشنایی است. زنانی که با سیلی روی خود را سرچ نگاه می‌دارند تا از گزند عوام و دغدغه‌های رایج در جامعه در امان بمانند. حتی زنی که در عین حال که تحمیلکرد و متجدد و موفق و اموزی است باز از نگاه عوام هراس دارد.

■ زنان زیادی در جامعه ما هستند که با معضل زوین زوزنی روبه‌رو هستند. یعنی همسر یک فرد معتاد نداه‌یه شاهگوش هستند که به خاطر علاقه پای آنها بماند و بیشتر مشکلات دیگری است که آنها را مجبور به ادامه زندگی می‌کند. چرا به آن ابعاد شخصیتی اشاره‌ای برای خودتان سوالی در این مورد نیش نیامد؟

این لیه داستان قوی است که به بررسی مشکلات شخصیت‌ها بپردازد. در حدی که نیاز قصه بود به گذشته عاشقانه، فرزند و نگرانی‌های محیطی دکتر زوزنی، در این زوج پرداخته شد. فکر می‌کنم بیش‌ازاین احتیاجی نبود. قصه از یک داستان ساده و جزیی و بسیار متداول آغاز می‌شود و بهمرور بسط و گسترش پیدا می‌کند و به محیط و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم می‌رسد. خطاهایی که هرکدامشان دارویی و هریک به دلیلی بر آن سرپوش می‌گذاریم این قصه داستان فرد نیست.

■ دغدغه‌های اجتماعی و شخصی شما چقدر در این کار وجود داشت؟

مهم‌ترین ویژگی و خصلت این قصه سرای من نگاه نیز به حوادث و به‌چالش‌کشیدن تمام افتار جامعه است. یک تصادف ساده می‌تواند از خطاهای پنهانی پرده برداری. می‌فهمیم که در یک جامعه چقدر حوادث و اتشابات به هم گره خورده‌اند. یکی از شاخص‌ترین خصلت‌های داستان به‌چالش‌کشیدن تمامی افتار است و این یعنی شکستن تابوهایی که سال‌هاست رسانه‌ها توان و جرات به‌تمایش‌کشیدن آن را ندارند. لسان تیارانخطاست و این یک قانون طبیعت است. متاسفانه رسانه‌های مثل تلویزیون همیشه از این به‌تصویرکشیدن واهمه دارد؛ اشتباه‌کردن در جایگاه نیروی انتظامی، هنرمند، سیاستمدار، ورزشکار، پزشک و... خیلی طبیعی است اما چگونگی واکنش به این اشتباه می‌تواند برای مخاطب الگوی رفتاری باشد. اینکه ما همیشه نگرانیم پلیس یا قاضی یا شخصیت‌های مهم اجتماعی اشتباه نکنند غیرعادی است. شخصیت‌های نمایشی تلویزیونی یا سیاه هستند یا سفید و به همین دلیل و ویژگی است که شخصیت‌ها باورپذیر نیستند.

■ نکته آخر؟

اسدوارم رسانه ملی متوجه و آگاه به این امر باشد که در حال از دست دادن کارگردان‌های مولد و برتر خود، بسیاری سختگیری‌های سلیقه‌ای و ایجاد مشکلات سطحی باعث شکاف ثابت کرد اگر مخاطب، اثر را دوست داشته باشد، برای پیگیری و دیدن آن هزینه هم پرداخت می‌کند و با اعتماد به مولفان می‌توان با شبکه‌های ماهواره‌ای هم رقابت کرد...

عکس: محمد موحدی‌نژاد

در نظره توانایی انجام کارهای افکتیو روزبه‌روز در کشور ما بهتر می‌شود اما در شاهگوش بواوسطه فشار تولید و زمان کم این بخش خیلی خوب نبود. در مقابل یک انتهام واقع می‌شوند برای اثبات بی‌گناهی خود ناگزیر رفتار و کردار گذشته را به خاطر می‌آورند. همین بهانه کافی است تا شما لایه‌های دیگر از اشخاصی را ببینید که تا به حال پنهان بودند؛ چه بسا منی که اکنون در مقابل شما نشسته و حرف می‌زنم در پنهان خود گناهان ریز و درشتی مرتکب شده‌ام اما تا امروز کسی بقدام را نگرفته. در مجموعه شاهگوش این امکان فوق‌العاده را به من می‌داد. به نظرم رسید این واکاوی در شرایط فرهنگی امروز جامعه ضروری است. شرایطی که مرز خوبوبدن و بدبودن، گناهکار و یا بی‌گناهبودن به شدت کمرنگ و حتی گم شده. در شاهگوش آدم‌های به ظاهر موجهی را می‌بینیم که در مقابل انتهام باید از خود دفاع کنند و در مسیر دفاع از خود کمی با لعاد پنهان شخصیت آنها آشنا می‌شویم و خیلی اتفاقها را مرور می‌کنیم. به نظرم اگر شاهگوش همین مطلب را به خوبی بیان کرده باشد برایم کافی است. البته در ساختار خیلی دشار و شاد!

■ پژوهون ماشین قاتل هم در القای این مفهوم موثر بود...

بله این ماشین، شخصیت داشت. در دوره‌ای نه‌چندان دور اغلب مسوولان از همین ماشین استفاده می‌کردند چون یک بخش مسوولیت‌پذیر جامعه پژو داشتند. من این ماشین را اختیار کردم. الان هم اغلب همان آدم‌ها به کلانتری احضار می‌شوند. آدم‌هایی که موجهند و بخشی از جامعه را اداره می‌کنند. قرار بود بگویم بخشی از جامعه بازجویی می‌شود که آدم‌های موجهی‌اند و روی مرز قانون حرکت می‌کنند و اگر در این طبقه از جامعه و قشرها هم برای مسئول مشکلی وجود دارد، تقریبا می‌شود گفت که با یک فاجعه مواجهیم. آقای مسوول، مسوولیت‌داشتن و قدرت‌داشتن بسیار لغزنده و حساس است. باید مراقب باشیم. مراقب رفتار و کردار و گفتارمان باید در اظهارات‌مان رسانگو باشیم.

■ آیا با نمی‌شد داستان‌ها بیشتر به هم گره می‌خوردند و نقاط اتصال بیشتری با هم داشتند؛ مثل آشنایی اسفندیار مجیور با خانم دکتر؟ قبل از فیلم فکر می‌کنم در جهت مفهوم اصلی شاهگوش هم بود که همه به‌نوعی مقصرند و همه‌چیز به همه چیز ربط دارد.

اگر می‌شد چه می‌شد! بیشتر قرار همین بود. یعنی با داشتنیم متهمان حتی‌الامکان با هم ارتباط بیشتری داشته باشند ولی در اجرا مشکلاتی پیش آمد که مانع شد. حتی فکر کردم بودم بلحاظ ابعاد نمایشی و نمادین، همه متهمان یا اکثر آنها را یک بازیگر بازی کند البته با گریم‌های متفاوت و طبعا ارتباط یک بازیگر با نقش‌های متفاوت قطعا کار پیچیده‌ای بلحاظ اجرا بود اما فکر ارتجایش را هم کرده بودم؛ اصلا یکی از ابعاد وسواسگنیز به نظرم خلاقانه شاهگوش هم این مساله بود. ضمن اینکه به معنا همه کمک می‌کرد. گویی همه متهمان هستیم. خب خیلی بدیع بود و خیلی نمایشی. در اجرا هم مرا به سمتوسویی می‌برد که تجربه‌اش را دوست داشتم.

■ یعنی قصد داشتید این مفهوم و فرم و ساختار اتفاق بیفتد؟

بله. قرار بود آقای تابنده نقش حداقل شش متهم را بازی کند و برای اینها تست گریم هم شد و جواب خوبی گرفتیم؛ در لباسه که بعد از سه نقش کم‌کم کار برای ایشان سخت و طاقت‌فرسا شد. البته سخت بود هر. هرروز باید از ساعت چهار صبح می‌آمدم و زیر گریم می‌نشست و بعضی از گریم‌ها به چهارساعت وقت می‌برد. خود آقای تابنده هم به‌گمانم بلحاظ دشوار کار را در نظر نگرفته بودند. بهرحال این مساله ارتباط صددرصد با ایشان داشت و به جایی رسید که اظهار کردند برای خروج از یک رل و رفتن در قالب شخصیت

یکی از نکاتی که سوژه اولیه شاهگوش مرا درگیر خودش کرد همین بود. جرمی واقع می‌شود که در وقوعش همه مقصریم. تصادفی رخ می‌دهد و قاتل فرار می‌کند چه عاملی را وادار به فرار می‌کند؟ فرهنگ عمومی شرایط موجودی که در آن زندگی می‌کنیم به وقوع می‌توانید بشنوید. پس آنهم متوجه فرهنگ عمومی جامعه است

جدید حتی به مدتی زمان نیاز دارند. به‌هرحال فشار تولید، زمان کم و... باعث شد تا در این مساله نجدیدنظر کنیم. پس بخشی از قصه طراحی‌شده نیز باید تغییر می‌کرد. چون این تغییرات در مسیر تولید پیش آمد. ترجیح دادم ارتباط‌ها را کمتر کنم. چون نمی‌شد ساختار قبلی را که متکی به یک اجرای خوب بود داشته باد. خیلی چیزها باید تغییر می‌کرد. حتی بخشی از تماهایی که ووزوال‌گفت، بودند را حذف کردم و سعی کردم در مسیر این حذف‌کردن‌ها نقیه‌اصل قصه آسیب نبیند. به‌هرحال شرایط تولید با شرایط من و فکر وقتی نامناگار باشد، ناگزیر باید رابطی دیگری انتخاب کند. شما در بالای می‌بینید که «شبنم» با اجرای آقای تابنده از کنار «اسفندیار مجیور» باز هم با اجرای آقای تابنده عبور می‌کند و با هم برخوردی می‌کنند. در سکانس‌های قرار دو دو شخصیت با اجرای یک بازیگر و با حرکت‌های متفاوت اجرا شود که بلحاظ فنی خیلی دارو‌درنش سخت بود. من امادگی لازم را داشتم‌ولی شرایط این بخش خیلی خوب‌و اجرا نشد. یک فاجعه فکر می‌کنم اگر این طرح اجرا می‌شد جلوه‌های شاهگوش بیشتر می‌شد. خب این هم اقتضای تولید است دیگر. ویژگی‌های روی کاغذ است ذهنی است و به خلاقیت بیشتر مربوط می‌شود اما وقتی به سازوبند تبدیل می‌شود یک مجموعه صدتری قرار می‌شوند که باید تبدیل به یک ذهنیت شود. در این روند گاه تغییرات ضروری و حیاتی است. به‌خصوص که در بخش «ووزوال گفت» هم نتیجه خوبی از همکاری با دوستان جوان نگرفتم.

■ توانایی‌اش را نداشتند؟

کار در «شاهگوش» (نه اینکه چون من بازی می‌کنم) نکاه جدی‌تری به طور دارد. یعنی به‌چالش‌کشیدن شبکه اجتماعی و افرادی با موقعیت‌های اجتماعی بزرگ که کمتر تجربه شوخی جدی یا آنها داشته‌ایم. اینهاست که یک مقدار باید تفاوت این کار می‌شد.

■ شما نقش پلیسی را ایفا می‌کنید که تا حد زیادی از پلیسی که تا بحال در آثار نمایشی دیده‌ایم دور است. این شخصیت برای خودتان چقدر باورپذیر بود؟

این اشتباه در فرام ما هم اتفاق افتاده است. در سال‌های دوره جنگ هم قهرمان پردازی‌هایمان آنقدر رویایی بود که یکنفر با اسلحه‌های نه ۲۰ گلوله بیشتر نداشت هژار عراقی را شکست می‌داد. ما می‌خواستیم از قهرمانان جنگمان رسم بسازیم در آنی که با باور کسی که در موقعیت جنگ بودند سنخیت نداشت. در مورد شخصیت پلیس هم همین‌طور است. ما همیشه وجه بیرونی شخصیت پلیس را ببینیم پلیس هم مثل افراد عادی غم و شادی دارد و ممکن است احساساتش برانگیخته شود و حساسات کند. نه نظرم این است که باید یک مقدار در انتفاق افتاد اما باز هم خداراشکر که توانستند از این ترس عبور کنند که این قضیه را به چالش بکشند.

■ اعتراضی از سوی نیروی انتظامی به این مورد نداشتند؟

خیر. اتفاقا خیلی با این مساله همراهی کردند. اولین‌بار است که با نیروی پلیس در این حد شوخی می‌شود و این شوخی به سمت کمدی گرایش ندارد و به شخصیت‌ها لطمه نمی‌زند. ما پلیس را در موقعیت‌های جدید به شبکه اجتماعی ارائه می‌دهیم. ما نمی‌گفتیم که شرایط اجتماعی را به نقد می‌کشد اما در عین حال وجوه انسانی شخصیت پلیس را هم نشان می‌دهیم که با وجوه همه انسان‌های جامعه مشترک است. وقتی پلیسی را از خیابان می‌بینیم باید احساس آرامش کنیم اما خیلی وقت‌ها این اتفاق نمی‌افتد. این عزیزان هر در همین جامعه مانند ما به دنیا آمده‌اند. نیروهای پلیس شبانه‌روزی تلاش می‌کنند و در معرض انواع خطرها هستند؛ با این حال گلهی فکر می‌کنیم که برخورد همه پلیس‌ها یکسان است.

■ یعنی شخصیت‌پردازی عمیق‌تری در مورد این شغل در شاهگوش اتفاق افتاده...

بله. چرا یک پلیس نمی‌تواند جایی از ملفوتش بترسد یا حسادتی در مسیر ترقی داشته باشد؟ قرار هم نیست شخصیتی را که بازی می‌کنم به بینیم. باید این شخصیت را دوست داشته باشم تا ارتباط لازم را با مخاطبم برقرار کنم.

■ لهجه شخصیت برای از کجا آمده است؟

با شخصیت‌هایی که قرار است بازی کنم (یا زندگی کنم) آنقدر شفاف رودروی هم می‌نشینیم که خودشان را به هم می‌گویند. وقتی شخصیت سرگرد سرخی را می‌خواندم احساس کردم این شخصیت به من می‌گوید من کرمانشاهی هستم.

■ چطور؟

برخوردی که با این شخصیت در خوانش داشتم من را به کرد بودن یادآور کرد. همین لهجه‌ای که در توقیف و قاتل فرار می‌کند همان کرد بودن برگشتم اما اصالتا پدر و مادرم گیلانی‌گیلانی هستند.

■ خیلی خوب است پس این لهجه‌ی تو آمد به...

تلخ است. اما شیرین روایت می‌شود. قرار بود در شاهگوش هم همین اتفاق بیفتد. چون جاهایی در شاهگوش نمی‌خواستم نمانگار را صرفا بخندانم، بلکه قرار بود مخاطب روی مفاهیم تامل کند. توافقی و نارضایی‌های شاهگوش را قبول دارم. اما شاهگوش شخصیتی هم دارد از جمله خلق شخصیت‌هایی که تا به حال وجود نداشتند. مثل اسد خفته، سرگرد سرخی و خیلی‌های دیگر...

■ حرف‌های مختلفی در مورد خسرو پسرتان در کار زده شده. به نظر می‌رسد حامد میرباقری به‌عنوان بازیگر اصلی جذابیت نقش‌های دیگر را ندارد...

من در این مورد اظهارنظرهای متفاوتی شنیدم یعنی هم چیزی که مطرح می‌کنید و هم عکس آن. مثلا اینکه اسپرلی بینندگان را به یاد شخصیت پسرخاله می‌اندازد. من در مورد همه شخصیت‌ها به یک میزان تلاش کردم. انتخاب حامد دلایل خاصی داشت. شاید یک روزی مجاب شوم که آنها را عنوان کنم. خیلی صلاح نمی‌بینم آنها را در حال حاضر عنوان کنم ولی به طور کلی برای نقش اصلی دنبال آدمی درندسری بودم و این آدم حامد بود که همه‌چیزش تحت‌کنترل خودم بود. کسی که دم دستم بود. می‌خواستم این بازیگر موجی را منتقل کند که در زندگی شخصی‌اش با این موج بیگانه نیست. حامد نقش خودش را بازی کرده من هم گفتم همین چیزی که همتی را جلوی دوربین ببر. حدود ۱۵ سال است حامد در کنارم سخت‌ترین کارها را انجام می‌دهد و نیازی هم نداشت بگنا کند. من ارش خواهش کردم می‌توانستم هم‌ببینه اسم و رسه‌داری را انتخاب کنم که شاید هم شیرین‌تر بود ولی فکر می‌کردم باز طلز کار روی کسال دیگری است و قصه اسپرلی عاشقانه، ساده و صمیمی و بی‌حاشیه است. این بخشی است که می‌خواستم در شاهگوش هم نقد کنم اما فرصت نشد. بعضی اوقات ما بامیدان از انصاف‌ان‌طرفدار می‌گذاریم و خیلی چیزها را نادیده می‌گیریم و فکر می‌کنیم چون فلانی یا من نسبت داشته و از انتخاب کردم از صورتی که این یک خروبر غیرمنصفانه است. آن هم از ناحیه آدم‌هایی که اهرم فرهنگی جامعه دستشان است.

■ یکی از نقاط جذاب شاهگوش طنز بودنش است. شاید خیلی‌ها توقع دارند باز طنز کار بیشتر باشد اما به نظرم جاهایی که می‌خواهد بیننده را بخنداند موفق است و اگر قسمت‌های خنده‌دار نسبت قصدی و خیلی برای ما خنداندن وجود ندارد...

فرمایش شما کاملا درست است. طنز بسیار مظلومانه ترازیک و تلخ در قالبی شیرین است. با این تعریف سعدی و مولانا هم در قصه‌هایش شعرشان در نتیجه طنز قرار می‌گیرد و شاید ظاهرا مفاهیم خنده‌دار باشد اما بلفتش تلخ و نکل‌دهنده است. کمدی اما صرفا قصد دارد. تماشاگر را بخنداند. بعضی‌ها فکر می‌کنند سرگرد سرخی را کار بینینه باید بخندد که این مختص کار کمدی است که آن هم رانرها و تعریف‌های مختلفی دارد. موضوع فیلم «اد برفی» اتصالم را تماشاگر محسوب می‌شد و نباید این اتفاق می‌افتاد. لازم می‌دانم که توضیح بیشتری در رابطه با بازدانستگاه بدهم. شاید عنایت دیوراه به این قضاها سمعی بر این داشته که این ال